

آورده اند که صفحه ی ۲۲ ... از کلیله و دمنه نصر... منشی باب ۸ (باب بوف و زاغ)

پارسایی برای قربانی کردن گوسفندی خرید. در راه طایفه ی دزدان او را دیدند . طمع کردند و با یک دیگر قرار گذاشتند که او را فریب دهند و گوسفند را از او بگیرند . پس یک نفر (از آنان) پیش او آمد و گفت : این سگ را کجا می بری ؟ دیگری گفت : آیا این مرد قصد شکار دارد که (قلاده ی) سگ در دست گرفته است ؟ سومی با او هم صدا شد و گفت : او در لباس صالحان است اما زاهد و پرهیزگار به نظر نمی آید ، زیرا پارسایان با سگ بازی نمی کنند و دست و لباس خود را از تماس با سگ حفظ می کنند . به همین شیوه چیزهایی (سخنانی) می گفتند تا شکی به دل زاهد افتاد و خود نیز به شک و تردید افتاد و گفت که ممکن بوده است که فروشنده ی این (حیوان) جادوگر بوده است و چشم بندی و جادو کرده است . خلاصه گوسفند را گذاشت و رفت و آن جماعت گرفتند و بردند . آرایه : سگ مجاز از قلاده ی سگ (سطر چهارم) در جمله = خلاصه ، متهم گردانید = کنایه (به شک و تردید افتاد) . با توجه به نتیجه ای که در خود کلیله از این داستان گرفته شده است : « این مثل بدان آوردم تا مقرر گردد به حیلت و مکر ما را قدم در کاری باید نهاد ، و آن گاه خود نصرت هر آینه روی نماید.» **پیام آن : رسیدن به هدف با مکر و حيله، القای اندیشه ، فریب کاری .**

آورده اند که صفحه ی ۴۶ ... از گلستان سعدی باب چهارم (درفواید خاموشی)

یکی از شاعران پیش امیر دزدان رفت و شعری در ثنا و ستایش او خواند. (امیر) دستور داد تا لباس او را بکنند و او را از ده بیرون کنند . شاعر بیچاره برهنه در سرما می رفت . سگها به دنبال او دویدند . خواست سنگی بردارد و سگها را از خود براند . زمین در اثر سرما یخ بسته بود . عاجز و درمانده شد . گفت : این ها چه مردمان حرام زاده ای هستند ، سنگ را بسته اند و سگ ها را رها کرده اند . امیر از دور دید و شنید و خندید و گفت : ای فرزانه (ای بسیار دانا) ، از من چیزی بخواه . گفت : لباس خود را می خواهم اگر آن ها را به من ببخشی و لطف کنی . شعر : آدمی به خیر و نیکویی دیگران امیدوار می باشد ، من به خیر تو آمیدی ندارم ، دست کم به من شری نرسان . آرایه : سنگ ، سگ : جناس افزایشی بسته و گشاده : تضاد ، برکنند و کنند : بنا بر نظریه برخی ادبا جناس دارد بدون احتساب پیشوند ، **پیام : هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد . عاقبت ثناگویی برنا مردمان . بیت ارسال المثل است .**

آورده اند که صفحه ی ۵۸... حکایتی از گلستان سعدی « حکایت ۲۸ از باب اول در سیرت پادشاهان »

درویشی گوشه نشین (وارسته از تعلقات دنیا) گوشه ی صحرائی نشسته بود. پادشاهی از کنار او (از کنار گوشه ی عزلت او) عبور کرد. درویش- از آن جا که لازمه ی ملک قناعت (= قناعتی که مثل پادشاهی می باشد) است سربلند نکرد و به او توجهی نکرد. پادشاه - نیز از آن جا که لازمه ی وقار و شکوه سلطنت است - رنجیده خاطر شد و گفت : این گروه صوفیان مثل حیوانات اند و لیاقت و انسانیت ندارند . وزیر به نزد درویش آمد و گفت : ای جوان مرد ، پادشاه زمین از کنار تو گذشت ، چرا تعظیم نکردی و شرط ادب را به جا نیاوردی ؟ درویش گفت : به پادشاه بگو ، توقع و انتظار تعظیم و خدمت از کسی داشته باش که از تو انتظار نعمت و مالی داشته باشد و نکته ی دیگر ، بدان که پادشاهان برای حفظ و نگهداری رعیت و مردم پادشاه شده اند (پادشاهی خود را از قبل نگهداشت مردم دارند) نه اینکه مردم آمده اند تا از پادشاهان اطاعت کنند . پادشاه نگهدار و محافظ درویش است هرچند که آسایش و آرامش در سایه ی شکوه دولت پادشاه حاصل می شود. (همان طور که) گوسفند برای چوپان و در خدمت او نیست بلکه چوپان و شغل چوپانی برای خدمت و محافظت گوسفند به وجود آمده است . (اسلوب معادله) گفتار و سخن درویش در نظر پادشاه استوار و سنجیده آمد ، گفت : از من خواهش و درخواستی بکن . گفت می خواهم که بار دیگر مایه ی زحمت من نشوی . گفت : اندرزی به من بده . گفت : اکنون که قدرت و نعمت در اختیار داری مردم را دریاب (یا لحظه ها را دریاب) زیرا دولت و قدرت و پادشاهی یک جا نمی ماند و از دستی به دست دیگر می رسد . دکتر خزاعلی مجرد را به معنی عاری از آلودگی و علایق دنیوی آورده است . از آن جا : به علت آن که / سطوت : خشم و صولت و شکوه خرقه پوشان : کنایه از اهل تصوف خرقه تنها متاع دنیوی است که درویش در اختیار دارد. سلطان روی زمین : قالب در قدیم ، هر ملتی بر اثر غرور قومی چنان می پنداشت که پادشاه کشور وی ، سلطان روی زمین و قبله ی عالم است . قالب شعر: قطعه فر : جلال و شکوه و زیبایی و نور و با فره و فرخ و فرخنده هم ریشه است . غالباً فر را به تشدید تلفظ می کنند . ولی فر مشدد لفظی عربی = فرار کردن و گریختن است و البته در شعر آن را مشدد خواندن به ضرورت و اقتضای وزن شعر

است . بیت دوم تمثیل عبارت همی خواهم که دگر باره زحمت من ندهی نظیر گفتار دیو ژانوس حکیم است ، می گویند : اسکندر به دیدار وی آمد . او در خم منزل کرده بود . اسکندر خواست با او گفتگو کند وی خودداری کرد . اسکندر گفت : از من حاجتی بخواه . گفت : می خواهم میان من و آفتاب حایل نشوی . (در جمله ی : آن همی خواهم آن : مفعول و جمله ی بعد از همی خواهم مرجع آن می باشد . بیت : هست و دست : جناس پیام بیت : ناپایداری قدرت پیام حکایت : ترک علایق و عزلت و آزادگی و شجاعت . آرایه تکرار و واج آرایه .

شعر حفظی ص ۵۹ وقت سحر قالب شعر غزل از حافظ وزن فاعلاتن فعلاتن فعلن بحر: رمل مثنی مخبون محذوف در

بیشتر ابیات در رکن اول اختیار وزنی فاعلاتن به جای فعلاتن آمده است . نوع ادبی : غنایی (عرفانی) نوع توصیف نمادین

۱- دیشب سحرگاهان از اندوه تعلقات دنیوی مرا آزاد کردند و در آن تاریکی شب ، آب زندگی جاودانی عشق و معرفت را به من دادند . آرایه : تناسب : ظلمت شب با آب حیات زیرا چشمه ی آب حیوان درون ظلمات است . ۲- با تابش نور ذات حق مرا از بند خودپرستی آزاد کردند و از جام تجلی صفات شراب معرفت به من نوشاندند . تجلی صفات: جلوه گر شدن صفات حق بر مخلوق . مصراع اول تلمیح به آیه ی ۱۴۳ سوره ی اعراف «ولما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه قال رب ارنی ...» چون موسی با هفتاد نفر بزرگان قومش که انتخاب شده بودند وقت معین به وعده گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت موسی عرض کرد که خدایا خود را به من آشکار بنما که تو را مشاهده کنم . خدا در پاسخ او فرمود که مرا تا ابد نخواهی دید و لیکن در کوه بنگر اگر کوه به جای خود برقرار تواند بود تو نیز مرا خواهی دید . پس آن گاه که نور تجلی خدا برکوه تابش کرد کوه را متلاشی ساخت و موسی بیهوش افتاد ...» ابتدا شعشعه انوار ذات الهی را دیدم که هم چنان که موسی را در کوه طور از خود بیخود کرده بود مرا هم از خود بیخود ساخت و آن گاه صفات الهی بر قلبم تجلی کرد که هم چون باده ای سکر آور بود . ۳- چه بامداد فرخنده و چه شامگاه خجسته ای بود آن شب قدر (آن شب مراد) که برات و فرمان آزادی از قید خودخواهی را به من دادند . (شب قدر از شب های متبرک است و مناسبت آن با برات دادن : رسم سلاطین چنین بوده که در این شب هرکس از رعایا خراج خود را داده باشد نوشته ای به این مضمون که خراج را تماماً داده است به او می داده اند و آن را برات می گفته اند . قول دیگر آن است که خداوند در این شب امر به نوشتن براتی برای خلاصی مومنان از آتش دوزخ می دهد .) ۴- بعد از این روی من به سوی آینه ای خواهد بود که جمال معشوق در آن نمودار است ، زیرا در آن جا از جلوه ی ذات الهی به من خبر دادند . یعنی برای پی بردن به ذات معشوق باید به جمال او توجه داشت زیرا جمال هرکس آینه ای است که ذات او در آن تجلی می کند . در نظر عارف چون سراسر جهان مصنوع دست خالق است ، از چگونگی صانع خود حکایت دارد ، مثل هر مصنوعی نمودار میزان قدرت و روش کار صانع خویش است و عارف باید با تامل در این آینه به اوصاف معشوق پی برد . پس جهان آینه ی وصف جمال معشوق است . می گوید بعد از این روی خود را منحصرأً به سوی این آینه می کنم و به تامل در آن می پردازم . آینه ی وصف جمال می تواند دل عارف نیز باشد . آرایه : آینه استعاره از دل عارف یا سراسر هستی است که چون آینه ای جمال حق را وصف می کند) «و» در مصراع اول به معنی «به ، با» و حرف اضافه است . ۵- اگر به مراد دل رسیدم و شاد شدم شگفت نیست ، زیرا سزاوار این شادی و کامروایی بودم و این ها را محبوب به عنوان صدقه (زکات) به من ارزانی داشت . زکات : خلاصه چیزی ، در فقه آن چه به حکم شرع به درویش و مستحق دهند . یعنی من استعداد و شایستگی طی مراحل عالی را داشتم و به این توفیق رسیدم ، پس عجیب نیست . منظور از این ها در این بیت : ۱- نجات از غصه ۲- آب حیات ۳- بیخود شدن از شعشعه ی پرتو ذات ۴- دادن باده ی تجلی صفات ۵- شادی و کامروایی . ۶- فرشته خوش خبر آن روز به من مژده رسیدن به این دولت و اقبال را داد که در برابر جور و جفای او به من صبر و پایداری عطا کردند . مقصود این که بر اثر صبر و تحمل در برابر مشکلات راه عشق بود که سرانجام به مقصود رسیدم . ۷- این همه شیرینی که از کلام من تراوش می کند مزد شکیبایی ورزیدن بر محنت های عشق و طلب است که به سبب تحمل آن ها به من شاخ نبات مقصود را بخشیدند . آرایه : شهاد و شکر کنایه از سخنان شیرین صبر : ایهام تناسب دارد ، معنی مورد نظر ۱- تحمل و شکیبایی ۲- معنی دوم حنظل یا هندوانه ی ابوجهل است که میوه ی بسیار تلخی است و با کلمات شهاد و شکر تناسبی از نوع تضاد برقرار می کند(ایهام تضاد) توضیحاتی درباره ی شاخ نبات : ۱- شاخ نبات: آن چه به صورت شاخ (= شاخه) در کوزه های نبات بر رشته ها بسته شود . اما در این غزل استعاره است برای معبود و محبوب شیرین حرکات . (در جستجوی حافظ از ذوالنور) ۲- در فرهنگ آتند راج شاخ نبات نام معشوقه ی حافظ ذکر شده است . ۳- شاخ نبات : شاخه ی گیاه ، شاخه نباتات . شاخ نبات

را غالب شارحان نام زنی دانسته اند. دکتر زرین کوب می نویسد: نام این زن را افسانه های بعد شاخ نبات خوانده اند اما آن شاخ نبات که در شعر حافظ به آن اشارت ها هست، یک نام نیست، کنایه است از هر معشوق شیرین که وصل او می تواند کام عاشق را شیرین بدارد. ۴- گرچه هنوز در عصر ما نبات خانم به عنوان نام یک زن شناخته می شود، ولی به گمان نگارنده (حسینعلی هروی) شاخ نباتی که در بیت آمده با شاخه گیاه - نباتات - مناسبت معنی دارد و مراد از آن همان قلم نی است که با آن می نویسند، پس شاخه گیاه است، نه نام یک زن. می گوید اینکه سخن من تا این حد شیرین شده بدین جهت است که در کار نوشتن شتاب زدگی نکرده ام پس اجر خود را که کلام شیرین است از این شاخه نبات - قلم خود - دریافت داشته ام مقایسه شود با: کلک حافظ شکرین میوه نباتی ست به چین که در این باغ نبینی ثمری بهتر از این در این بیت نیز شاعر کلک خود را نبات یعنی گیاه نی معرفی کرده است. (شرح حافظ از حسینعلی هروی) ۵- اراده ی استوار حافظ و دعاها ی شب زنده داران سحر خیز بود که مرا از گرفتاری غم و اندوه روزگار نجات داد. یعنی این توفیقی که در سیر مراحل عرفانی به دست آوردم بر اثر همت و پشتکار خودم و نیز دعای اهل دل بوده است. بند غم: تشبیه منابع: حافظ خطیب رهبر و شرح غزلهای حافظ از حسین علی هروی

آورده اند که ... ص ۷۹ حکایتی از کتاب روضه ی خلد از مجد خوافی (قرن هشتم) این کتاب، یکی از کتاب های

است که به تقلید از گلستان سعدی نوشته شده است.

یکی در جنگ احد حضور داشت، گفت بسیاری از یاران پیامبر در این جنگ شهید شدند، آب برداشتم و اطراف تشنگان می گشتم (در متن حکایت شناسه ی این فعل به قرینه لفظی حذف شده است). تا ببینم چه کسی هنوز جان دارد (رمقی از حیات در او باقی است). سه تن از یاران را زخمی یافتم، از تشنگی می نالیدند. وقتی آب به نزدیکی یکی از آنان بردم، گفت: به آن مجروح دیگر بده زیرا از من تشنه تر است. به نزد دومی بردم او نیز به سومین مجروح اشاره کرد و سومی نیز به اولی اشارت نمود. به نزد اولی برگشتم از تشنگی مرده بود، به نزد دومی و سومی رفتم، آنان نیز فوت کرده بودند. (جان دادن کنایه از مردن) زندگی جوان مردان به این شیوه بوده است که جان خود را از روی جوان مردی می بخشیدند و به اتفاق و همراهی با هم، برای نجات و زندگی یکدیگر، مرگ خود را بر می گزیدند. قالب شعر: قطعه پیام: ایثار و از خود گذشتگی

شعر حفلی صفحه ۸۰ روز وداع یاران قالب: غزل شعر از سعدی وزن مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (مستغفلن فعولن

مستغفلن فعولن) بحر مضارع مثنی اخرب (وزن دوری) نوع ادبی: غنایی (عاشقانه) توصیف: تخیلی

۱- اجازه بده تا مانند ابر بهاری گریه کنم زیرا در روز خداحافظی یاران از شدت ناراحتی حتی سنگ نیز می نالد و می گرید. آرایه: واج آرایی، تشبیه، تشخیص (استعاره ی مکنیه) اغراق ۲- هرکسی روزی شراب جدایی چشیده باشد و طعم جدایی را حس کرده باشد می داند که جدایی امیدواران (کسانی که به هم امید بسته اند) سخت و طاقت فرسا خواهد بود. آرایه: تشبیه بلیغ (شراب فرقت) واج آرایی ش ۳- به شتربان احوال چشم گریان مرا بگویند تا در روزی چنین بارانی (روزی که من چنین می گریم که گویی از آسمان سیل می بارد!) کجاوه بر شتر نبنند. = آماده و مهیای سفر نشود. آرایه: مراعات نظیر، تشبیه پنهان و مضمهر (اشک به باران) اغراق واج آرایی «۱» ۴- در چشم های ما اشک حسرت گذاشتند (ما را گریان و حسرت زده کردند) مانند چشم گنهکاران که در قیامت گریان است. آرایه: تشبیه نوع را: فک اضافه واج آرایی «۱» نکته ی جالب در واج آرایی مصراع اول بیت ۱ و ۳ و ۴ این است که هر جا بحث گریستن است شاعر با واج «ا» صنعت نغمه ی حروف می سازد تا تداعی گر های های گریه باشد. ۵- ای صبح شب زنده داران، جانم از انتظار به لب آمد (طاقتم به سر رسید) از بس که مانند شب روزه داران تاخیر کردی و نیامدی. آرایه: تشخیص، تشبیه هم مضمون با این بیت ها (از سعدی) به چه دیر ماندی ای صبح که جان من برآمد بزه کردی و نکردند مؤذنان صوابی یا شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد ۶- چندین رنج و حکایتی که تاکنون از ماجرای عشق تو بر شمرده ام حتی به اندازه ی یکی از هزاران اندوه دلم نیز نبوده است. آرایه: اغراق ۷- ای سعدی. این عشق و محبت در طی روزگاران طولانی به دل من نشسته است. پس نمی توان آن را به راحتی از دل بیرون کرد مگر روزگاران درازی از آن بگذرد. آرایه ها: تکرار، کنایه = مهر بردل نشستن: علاقه مند و عاشق شدن. واج آرایی: ن ۸- چه قدر برای تو (از رنج خود = رنج فراق) حکایت کنم، شرح آن به همین اندازه کافی است، بقیه ی آن را جز به غمگساران (کسانی که رنج و غم انسان را می زدایند) نمی توان به کس دیگری گفت. آرایه: واج آرایی

آورده اند که ... ص ۹۲ حکایتی از اخلاق الاشراف نوشته عبید زاکانی طنز قرن هشتم

مرگ بزرگی از ثروتمندان - که در ثروت، قارون روزگار خود بود - فرا رسید، از ادامه ی زندگی نا امید شد. فرزندان خود را که بچه های خاندان بخشش و سخاوت بودند! حاضر کرد و گفت: ای فرزندان، روزگاری دراز برای جمع آوری ثروت زحمت سفر و حضر تحمل کردم (حضر متضاد سفر) و گلوی خود را با پنجه ی گرسنگی فشار دادم. (گرسنگی کشیدم) تا توانستم این چند سکه ی طلا را بیندوزم. بر حذر باشید (از بی مبالاتی) یا مراقب باشید (زنهار: صوت تحذیر و تنبیه) و از نگهبانی و مراقبت آن غفلت نکنید و به هیچ وجه آن را خرج نکنید و مطمئن باشید که خداوند، طلا (مجازاً مال و ثروت) را عزیز و گرامی خلق کرده است پس هر کس آن را خوار و بی مقدار بشمارد، خوار و ذلیل می شود، اگر کسی به شما بگوید که پدرتان را در خواب دیدم که خوراک گوشت می خواهد (که برایش فاتحه دهید) بر حذر باشید و فریب مکر آن را نخورید زیرا من چنین نگفته ام و مرده غذا نمی خورد. (حتی) اگر من خود نیز در خواب به شما ظاهر شدم (به خواب شما آمدم) و همین را از شما به التماس بخواهم به آن توجه نکنید، زیرا آن خواب، کابوس و رویای پریشان نامیده می شود، احتمالاً شیطان این خواب را در نظر شما آورده است. من چیزی را که در طول زندگی خود نخورده ام در مرگ خود آرزوی آن رانمی کنم. این سخن را گفت و جان به نگهبان جهنم تسلیم کرد. (کنایه: مردو به جهنم رفت) نکات: (اکابر جمع مکسر اکبر، بزرگی که قارون ...: تشبیه و تلمیح: جگرگوشگان کنایه از فرزندان طفلان خاندان کرم: طنز و تهکم سفر و حضر: تضاد، سر پنجه گرسنگی: استعاره مکنیه. (عزیز و خوار) و (زندگی و مردگی) تضاد: پیام: تحقیر و مذمت خست و مال دوستی

شعر حفظی شراب روحانی صفحه ۱۰۳ قالب غزل از شیخ بهایی (قرن ۱۰ و ۱۱) وزن: فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن (وزن

دوری) بحر مقتضب مثنی مطوی مقطوع. نوع ادبی: غنایی (عرفانی) نوع توصیف: نمادین

۱- ای ساقی، از آن شراب روحانی و معنوی (شراب معرفت و عشق) جامی به من بده تا لحظه ای از این حجاب تاریک نفس آسوده شوم. آرایه ها: مراعات (ساقی و شراب)، شراب استعاره از عشق و معرفت. حجاب ظلمانی استعاره از اطوار نفس. ساقی: استعاره از واسطه ی رساندن فیض الهی. ساقی: در ادبیات عرفانی بر معانی متعدد اطلاق شده است گاه کنایه از فیض مطلق خداست. و گاه بر ساقی کوثر اطلاق شده و به استعاره از آن مرشد کامل یا پیر طریقت نیز اراده کرده اند. ۲- گیسوی پریشان او را دیدم و با خود گفتم این همه پریشانی مایه ی حیرت من شده است. نشانه ی جمال او را دیدم، این جمال سبب حیرت بیشتری در من شد، هرچه به وصال نزدیک تر شدم حیرت من بیشتر شد. پریشانی برسر پریشانی، جمال بر جمال به من رخ نمود و مرا دچار حیرت بیشتر نمود. این بیت بیانگر یکی از مفاهیم عمیق عرفانی است. طره ی پریشان تجلی حق است. تجلی: ظاهر شدن، روشن شدن، جلوه کردن. تجلی سه قسم است: تجلی ذات، تجلی صفات، تجلی افعال. برای اطلاع بیشتر به شرح گلشن راز از لاهیجی و فرهنگ اصطلاحات عرفانی از سجادی و مرصادالعباد می توان رجوع کرد. ۳- نگار و محبوب بی وفای من به روزگار و کارمن خنده های پنهانی و عشوه های مخفیانه می کند. عاشق از شدت شوق ادب را رها می کند: بی وفا نگار من. اما این بی ادبی عین ادب است. خنده ی معشوق برای جذب عاشق است. خنده ی زیر لبی معشوق به این معنی است که می گوید ای عاشق تو شایسته ی راه ما نیستی ولی در عین حال رهایت نیز نمی کنیم. و با این کار آتش شوق عاشق را تیزتر می کند. ۴- همه ی هستی و ایمان خود را به یک نگاه باختیم و به این باخت رضایت داریم، ای دل در قمار عشق حقیقتاً ندامت و پشیمانی وجود ندارد. مصراع دوم: استفهام انکاری، آرایه: تشبیه (قمارعشق) دل مجاز از انسان، مراعات: باختن و قمار. دل باختن: کنایه از عاشق شدن. ۵- خانه ی دل ما را با لطف و بخشش خود آبادان کن تا قبل از آن که این خانه (دل) نابود شود. آرایه: تشبیه خانه ی دل / خانه در مصراع دوم استعاره از دل. ۶- ما تیره روزان شایسته ی چیزی جز بلا نیستیم، پس هر بلایی را که می توانی بردل من (شاعر) وارد کن. بلا: مصیبت، امتحان در نزد سالکان یعنی امتحان دوستان به انواع بلاها که هر چند بلا بر بنده قوت پیدا کند، قربت زیاده شود. بلا لباس اولیا و غذای انبیاست. متناسب با این بیت: هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند شبلی خطاب به خداوند می گوید: همه تو را به خاطر نعمت های دوست دارند و من به خاطر بلاهایت و ... (فرهنگ اصطلاحات عرفانی - سجادی ص ۱۹۹)

آورده اند که ... ص ۱۰۴ حکایت اول از تذکره ی دولت‌شاه سمرقندی قرن نهم .

از سلطان سنجر در آن وقت که به دست غزها (اقوام مهاجم) گرفتار شده بود، پرسیدند: به چه علت پادشاهی به این پهنا و آبادانی که داشتی، این گونه از بین رفت؟ گفت: مشاغل و کارهای بزرگ را به دست مردم حقیر سپردم و کارها و پست‌های حقیر را به دست مردم بزرگ، مردم حقیر و ناتوان، توانایی انجام کارهای بزرگ را نداشتند و مردم بزرگ نیز از انجام کارهای حقیر عار داشتند و آن‌ها را دور از شان خود می‌دانستند و به دنبال انجام دادن آن نرفتند. در نتیجه هر دو کار از بین رفت و ضعف و سستی به مملکت راه یافت و کارهای لشکری (مربوط به ارتش) و کارهای کشوری (مربوط به امور کشور داری) هر دو رو به نابودی و فساد گذاشت. پیام: سپردن هر مسئولیت به اهلش و عاقبت عدم سیاست و حکومت داری صحیح (حکایت دوم از لطایف الطوایف (کتابی در ۱۴ باب نوشته ی فخرالدین علی کمال الدین حسین واعظ متخلص به صفی از واعظان مشهور هرات - تالیف این کتاب در سال ۹۳۹ هجری در غرjestان اتفاق افتاد.) فرد بی ادبی، مطابق منش خود رفتار می‌کرد (بی ادبی می‌کرد / گران جان: کسی که جان ناهموارش مثل باری بر او و روحش سنگینی می‌کند، کنایه از آدم فرومایه و پست (شخص شریف و ظریفی او را سرزنش کرد. فرمایه گفت: چه کار کنم؟ سرشت مرا چنین آفریده اند. گفت: گل وجود (سرشت) تو خوب و زیبا آفریده شده است اما به خوبی تحت تعلیم و تربیت قرار نگرفته است. (گران جان می‌خواهد از آفرینش ایراد بگیرد و بی معرفتی خود را گردن آن بیندازد و از گردن خود ساقط کند و فرد نکته سنج نیز به ظرافت ایراد را به خود او برمی‌گرداند.) آب و گل: مجازاً وجود، کم لگد خورده: کنایه (تعلیم نیافته) پیام: اهمیت تربیت و تعلیم.

آورده اند که ... ص ۱۱۷ حکایتی دیگر از روضه ی خلد مجد خوافی قرن ۸

شخصی بسیار بدهکار شده بود. او را نزد فرد سخاوتمندی راهنمایی کردند. فرد مقروض او را در بازار پیدا کرد که با درهمی (سکه ای) معامله می‌کرد و بر سر دانه ای (ذره ای) چانه می‌زد، برگشت. (از درمیان گذاشتن گرفتاری خود منصرف شد) با خود اندیشید که: تو که برای سکه ای اینقدر چانه می‌زنی چگونه کسی می‌تواند از تو انتظار کرم و بخشش داشته باشد؟ شخص سخاوتمند متوجه شد که آن فرد برای کاری نزدش آمده است، به دنبالش رفت و گفت: برای چه کاری آمده ای؟ گفت: برای هر کاری آمده بودم، بیهوده بود. آن فرد به غلام خود اشاره ای کرد، کیسه ای محتوی هزار سکه ی طلا به او داد. مرد متعجب شد، گفت: آن کارت (چانه زدنت) چه بود و این بذل و بخشش چه؟ گفت: آن جا معامله بود و این کار، نشانه ی جوانمردی است. سستی کردن در معامله پاداشی ندارد و انسان با آن منتی بر کسی ندارد ولی به تاخیر انداختن این کار، دور از جوانمردی و مردانگی است. اهمال: فرو گذاشتن، سستی کردن امهال: مهلت دادن، زمان دادن صنعت جناس قلب که البته با توجه به کتاب ادبیات ۳ صنعت جناس (مثل بنات نبات) کرمی و درمی: جناس (صره = همیان = بدره = کیسه) صنعت سجع نیز در برخی عبارات دیده می‌شود. پیام: هر کاری باید در موقعیت مقتضی خود انجام شود.

آورده اند که صفحه ۱۲۹... حکایتی از اسرارالتوحید نوشته ی محمد بن منور قرن ۶

زمانی بافنده ای به وزارت رسیده بود. هر روز صبح زود بر می‌خاست و کلید بر می‌داشت و در خانه (دراتاقی) را باز می‌کرد و تنها (به تنهایی) داخل آن جا می‌رفت و مدتی در آن جا می‌ماند. پس بیرون می‌آمد و نزد سلطان می‌رفت. به امیر (ماجرا را) خبردادند که چه می‌کند. امیر به این فکر افتاد که در آن خانه چیست؟ روزی ناگهان (بدون خبر قبلی، یک مرتبه) به دنبال وزیر وارد خانه شد. گودالی در آن خانه دید مانند گودالی که بافندگان دارند، وزیر خود را (نیز) دید که پای خود را درون گودال برده است. امیر به او گفت که این چیست؟ وزیر گفت: ای امیر، این همه دولت، ثروت و مقام که من دارم همه از آن امیر است (متعلق به امیر است) ما گذشته ی خود را فراموش نکرده ایم که چه کاره بوده ایم! هر روز به یاد خود می‌آورم که به اشتباه نیفتم (فکر کنم که جد اندر جد وزیر بوده ام!) امیر انگشتی سلطنت را از انگشت بیرون آورد و گفت: بگیر و در انگشت کن. تا امروز وزیر بوده ای از این به بعد امیر خواهی بود. پیام: بس واضح است: قدرت نباید غرور آفرین باشد طوری که انسان گذشته ی خود را فراموش کند. مشابه این حکایت در کتاب تاریخ بیهقی جلد ۲ (تصحیح دکتر خطیب رهبر) در مورد یعقوب لیث آمده است (ص ۳۹۷ و ۳۹۸)

آورده اند که (صفحه ۱۴۵) ... حکایتی از سندبادنامه ظهیری سمرقندی ق: ۷

شتری و گرگی و روباهی به جهت هم نشینی و همراهی با هم مسافرت کردند و با آنان به عنوان آذوقه ی سفر قرص نانی بیشتر همراه نبود. وقتی مدتی رفتند و خستگی و رنج سفر به آنان اثر کرد، کنار ساحل آبی (نهری) نشستند و بین آنان بر سر گرده ی نان دعوا و مرافعه پیش آمد. تا عاقبت قرار گذاشتند که هرکدام زودتر متولد شده است (کهنسال تر است) در خوردن نان از دیگران سزاوارتر باشد. گرگ گفت: قبل از آن که خداوند والامر تبه این جهان را بیافریند، مادرم هفت روز قبل از آن مرا زایید! روباه گفت: راست می گویی، من آن شب در آن جا حاضر بودم و چراغ برای شما گرفته بودم و به مادرت در تولد تو یاری می رساندم! اشتر وقتی گفتگوهای گرگ و روباه را بدین گونه شنید، گردن دراز کرد و نان را گرفت و خورد و گفت: هرکس مرا ببیند، حقیقتاً متوجه می شود که من از شما بسیار مسن تر (بزرگ تر) هستم و بیشتر از شما دنیا دیده ام و بیشتر بار تحمل کرده ام. **پیام: عاقبت لاف زدن و گزاف گویی**

شعر حفظی ملک سلیمان ص ۱۴۶ غزلی از خواجهی کرمانی قرن ۸ وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلان فعلن بحر: رمل مثنوی
مخبون محذوف نوع ادبی: غنایی - تعلیمی ب

۱: در نظر صاحب نظران (اهل بینش - عرفا) پادشاهی سلیمان مثل باد است (گذرا است) بلکه سلیمان واقعی کسی است که از قید و بند پادشاهی آزاد باشد. ملک سلیمان برباد بودن ایهام دارد: حکمروایی سلیمان بر باد - برباد رفتن سریر او در شعر حافظ نیز این نمونه هست - (حافظ خرمشاهی جلد اول شرح غزل ۳۶ بیت ۲ ص ۳۲۲) بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ در معرضی که تخت سلیمان رود به باد جایی که تخت و مسند جم می رود به باد گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم حافظ بیت تلمیح دارد

ب ۲- آن که می گویند دنیا بر آب بنا شده است، ای خواجه (ای بزرگ) بدان توجه نکن زیرا اگر به حقیقت نگاه کنی می بینی که برباد بنا شده است. (سست و بی ارزش است) آرایه: مراعات، اشاره (تلمیح) به اعتقاد گذشتگان راجع به استقرار دنیا (زمین) بر شاخ گاو و در نهایت که می گویند همه ی اینها بر فراز سنگ پشتی یا یک ماهی بر آب قرار دارد.

ب ۳- به این روزگار که مثل پیرزن عشوه گری است دلباخته و علاقه مند نشو زیرا این روزگار (دنیا) مثل عروسی است که به عقد دامادهای بسیاری درآمده است (پیمانش دائمی نیست و بی وفاست) آرایه: پیرزن دهر: تشبیه / عروس و داماد: مراعات / این (دنیا) را به عروس تشبیه کرده / مصراع دوم تمثیل. مضمون این بیت را حافظ چنین آورده است: (حافظ از این غزل در وزن و قافیه پیروی کرده است.) مجو درستی عهد از جهان سست نهاد کاین عجوزه عروس هزار داماد است و از جلال الدین همایی می خوانیم: مهمان سراسر خانه ی دنیا که اندرو یک روز این بیاید و یک روز او رود

ب ۴ - خاک بغداد در مرگ خلفا می گرید (بر بی وفایی دنیا که حتی به خلفا نیز وفا نکرده است) و اگر چنین نبود، پس این رودخانه ای که در بغداد جاری شده از کجا آمده و منشاء آن چیست؟ آرایه: اغراق، تشخیص حسن تعلیل (زیرا علت روان بودن رود چیز دیگری است) تکرار (بغداد)

ب ۵- اگر دامنه ی کوه را می بینی که مملو از لاله های شاداب و خوش آب و رنگ است از آن راه عبور مکن و فریب مخور زیرا آن لاله ها درحقیقت خون دل فرهاد است (ازخون دل فرهاد این لاله ها رسته است) آرایه: تلمیح به داستان فرهاد و شیرین / مراعات: کوه و فرهاد مرو از راه: کنایه تشبیه (خون دل به لاله)

ب ۶- مثل نرگس چشمان خود را باز کن و ببین که چه قدر چهره های مثل گل و قامت های مثل شمشاد خوابیده است. (مرده است) آرایه: مراعات: نرگس، گل، شمشاد / چشم، روی و قامت / تشبیه روی به گل، قامت به شمشاد / تشخیص مثل نرگس چشم بازکن برای نرگس چشم قائل شده است.

ب ۷- بر در این دنیا که مثل کاروان سرایی کهنه است خیمه ی انس برپا مکن (بدان دل نبند که ناپایدار است) زیرا پایه و اساس آن سست است. آرایه: خیمه نزن کنایه از اقامت نکن. خیمه ی انس: تشبیه، کهنه رباط: ترکیب وصفی مقلوب: رباط کهنه استعاره از دنیا. اساسش بی بنیاد است: پارادوکس (متناقض نما)

ب ۸- خواجه نصیبی جز غم و اندوه از جهان ندارد. خوشا به حال کسی که از قید و بند دنیا آزاد و رهاست. آرایه: تضاد، نوع را: مالکیت (تبدیل فعل) از جهان آزاد بودن کنایه از ترک تعلقات مادی کردن.

غلامرضا نجاری - مهرماه ۱۳۹۰